



نپرسیدن عیب است!

ولایت فقیه

استاد علامه محمدتقی مصباح یزدی

پهیری

برگرفته از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها

سؤال را بزودی خواهیم داد.

نقش ولی فقیه

ولی فقیه، فقیه‌ای است که علاوه بر اجتهاد در احکام شرعی، دارای تقوا، عدالت مدیریت کلان جامعه، آگاهی کافی از اوضاع و احوال کشور و جهان، شجاعت و برخی امور دیگر است، زیرا ولایت و امامت جامعه مانند هر پست و مقام دیگر ضوابطی دارد که تا آن ضوابط در شخص نباشد، او نمی‌تواند آن مقام و پست را احراز کند. فرض ایده آل این است که ولی فقیه اعلم فقهای زمان خویش باشد؛ از دیگران با تقواتر باشد و آگاهترین فرد به مصالح جامعه باشد، ولی ایده آل معمولاً محقق نمی‌شود، اما معنایش این نیست که ولی فقیه می‌تواند بعضی از این شرایط را نداشته باشد؛ بلکه باید حد نصاب این شرایط در او وجود داشته باشد. وقتی فقیه‌ای منصب ولایت و امامت جامعه را عهده دار شد در این صورت او حق دارد مصداق و مورد احکام کلی را در هر اوضاع و احوالی تشخیص دهد، که البته برای تشخیص صحیح از نظر مشاوران و متخصصان مختلف بهره می‌برد و مثلاً می‌گوید: رابطه سیاسی

آیا تعدد مراجع مشکلی ایجاد نمی‌کند؟

در مسائل فردی تعدد مراجع و اختلاف فتاوا مشکلی ایجاد نمی‌کند. فرض کنید دو نفر با هم به مسافرت می‌روند؛ یکی مقلد مرجعی است که طبق فتوای او باید نماز را شکسته بخواند و دیگری مقلد مرجعی است که به فتوای او باید نماز را تمام بخواند. در اینجا مشکلی رخ نمی‌دهد، وی اگر در مسائل اجتماعی فتاوا متعدد باشد، موجب هرج و مرج و اختلال در اجتماع می‌شود. فرض کنید زن و مردی قصد دارند با هم ازدواج کنند؛ یکی مقلد کسی است که می‌گوید: فلان امر، شرط صحت ازدواج است، و دیگری مقلد مرجعی است که آن شرط را لازم نمی‌داند. حال اگر ازدواج بصورتی واقع شد که طبق فتوای یکی از مراجع صحیح و طبق فتوای دیگری باطل است چه باید کرد؟

از این مثال ساده می‌توان مشکلاتی را که در صورت تعدد مراجع و اختلاف فتاوا برای انسان در مسائل مهمتر اجتماعی - مانند جنگ و صلح - پدید می‌آید، فهمید. پس در مسائل اجتماعی چه باید کرد؟ پاسخ این

همچنین فقیه در هنگام فتوا دادن، نظری کلی می‌دهد. او مثلاً می‌گوید: شرایط صحت نماز چیست؛ مبطلات روزه کدام است، خون چه حیوانی نجس است. او حتی مورد مسائل اجتماعی می‌گوید در چه مواردی جنگ مشروع است و یا شرکت زنان در جنگ در چه اوضاعی شرعی است. او احکام کلی را عرضه می‌کند، ولی این که آیا امروز و در این جنگ زنان باید شرکت کنند یا خیر، که در واقع تطبیق احکام کلی بر موارد خاص است، کار فقیه نیست. پس در موارد خاص چه کسی باید تعیین وظیفه نماید؟ پاسخ این سؤال گفته خواهد شد.

در همین جا به مسأله‌ای دیگر توجه می‌کنیم و آن این است که ممکن است در یک زمان چند مرجع تقلید داشته باشیم. البته هم ادله شرعی و هم ذوق عقلایی اقتضا می‌کند در میان آن مراجع هر کس به دنبال اعلم باشد. اگر کسی می‌تواند اعلم را تشخیص دهد، مشکلی ندارد، ولی عموم مردم که توان شناسایی اعلم را ندارند، از اهل فن سؤال می‌کنند و گفتار متخصصان برایشان دلیل است.

جایگاه مراجع تقلید در نظام ولایی کجاست و نسبت آنان با ولی فقیه چیست؟

ابتدا لازم است درباره «مرجع تقلید»، «افتاء» و «حکم» توضیحی داده شود. «مرجع تقلید» در فرهنگ دینی ما فقیه‌ای است که دارای شرایطی خاصی است و مردم عادی برای آگاهی از احکام شرعی به او مراجعه می‌کنند. ایشان نیز مانند هر کارشناس دیگر نظر خود را اظهار می‌دارد.

جایگاه مراجع تقلید و نقش آن

برای عموم مردم جایگاه و موقعیت مرجع تقلید روشن و مشخص است. کار مرجع تقلید «افتاء» است؛ یعنی فتوا دادن. وقتی فقیه جامع الشرایط فتوا می‌دهد، مانند آن است که به پزشکی مراجعه کنیم و درباره ناراحتی جسمی نظرش را بخواهیم و او هم نظرش را می‌دهد. پزشک در واقع فقط راهنمایی می‌کند، تا اگر بیمار خواست معالجه شود، به راهنمایی او عمل نماید. پزشک هیچ ولایت و سلطه‌ای بر بیمار ندارد و دستور او فقط جنبه «ارشاد» دارد، نه «مولیت»^(۱). مرجع تقلید نیز نسبت به مقلدان خود همین نقش را دارد.





باب ولی فقیه این مسأله به طریق
اولی باید مراعات شود؛ یعنی ولی
فقیه در امری اجتماعی - بنا به
اقتضای مصالح اسلام و مسلمانان -
لازم دید حکمی بکند، دیگران حتی

با فلان کشور قطع شود، یا اعلان
جنگ یا صلح می‌دهد، امثال آن. پس
پاسخ اولین سؤال - که تعیین مصداق
احکام به عهده چه کسی است - معلوم
شد.

ولی فقیه، فقیهی است که علاوه بر اجتهاد در احکام شرعی، دارای تقوا، عدالت در مدیریت کلان جامعه، آگاهی کافی از اوضاع و احوال کشور و جهان، شجاعت و برخی امور دیگر است.

به فرض این که اعلم از او باشند، حق
مخالفت با حکم او را ندارند.
باید توجه کرد تا «حکم» حکومتی
فقیه نباشد، امر اجتماع به سامان
نمی‌رسد چون اگر بنا باشد امور
اجتماعی بر اساس فتاوی متفاوت
اداره گردد، هرج و مرج و اختلال پیش
می‌آید. از این روست که باید اداره امور
اجتماعی تحت تسلط و قدرت یک
نفر باشد. خلاصه مطالب فوق این
است که اولاً با وجود ولی فقیه در رأس
حکومت اسلامی، مراجع تقلید
جایگاه خاص خود را دارند و هر کس
می‌تواند از آنان تقلید کند.
ثانیاً: امور اجتماعی باید تحت نظر

در مسائل اجتماعی تنها نظر و فتوای
ولی فقیه است که نظر رسمی در کشور
است و در موارد اختلاف فتاوا فقط نظر
او را باید مراعات و عمل کرد؛ یعنی
نظر نهایی در مسائل اجتماعی فتوای
ولی فقیه است که باعث ریشه کن
شدن اختلافات و رفع هرج و مرج
می‌شود. با این گفته پاسخ سؤال دوم
هم داده شد؛ یعنی مراجع متعدد در
مسائل فردی نظرشان مطاع است و
ولی فقیه در مسائل اجتماعی واجب
الاطاعه است.

تفاوت حکم و فتوا

تفاوت حکم و فتوا در این است که

تفاوت حکم و فتوا در این است که فقیه در مقام فتوا، حکم کلی را بیان می‌کند، ولی «حکم» دستور دادن و الزام کردن است.

یک نفر اداره گردد، تا هرج و مرج رخ
ندهد.
ثالثاً: اگر در موردی ولی فقیه حکمی
داد، هیچ فقیهی گرچه از نظر فقهی
اعلم از ولی فقیه باشد، حق نقض آن
حکم را ندارد.

فقیه در مقام فتوا، حکم کلی را بیان
می‌کند، ولی «حکم» دستور دادن و
الزام کردن است. کار دیگر ولی فقیه
حکم دادن است. ولی فقیه با صدور
حکم، مردم را به کاری وادار می‌کند.
زمان حیات امام راحل را در نظر آورید
؛ ایشان در اوایل جنگ دستور دادند
حصر آبادان باید شکسته شد. این
فتوا نبود، بلکه حکم بود و جایز نیست
که فقهای دیگر آنرا نقض کنند. در
کتب فقهی گفته شده است: اگر قاضی
حکم کرد، هیچ فقیهی حق ندارد
حکم آن قاضی فقیه را نقض کند. در

پی‌نوشت‌ها
۱. تفاوت حکم ارشادی و مولری آن
است که حکم ارشادی، واجب الاطاعه
نیست، گرچه با مخالفت آن مصالحی از
دست می‌رود، ولی احکام مولری واجب
الاطاعه‌اند و مخالفت با آنها باعث از
دست دادن مصالح و گرفتاری به عذاب
الهی است.